

# زندان پلچرخی، شکنجه گاه دگر اندیشان

( به مناسبت سی و مین سال کودتای ثور )



عتیق الله نایب خیل  
سدنی آسترالیا

چندین دهه اخیر افغانستان، بار دگر برملا و آشکار کرد که دگر اندیش بودن بر مبنای طرز تفکر و آنچه که حاکمان قدرت می اندیشیده اند، یعنی سزاوار آزار و اذیت، تعقیب، شکنجه، توهین و تحقیر، حذف فزیک و به اعدام گاه ها بردن را معنی داشته است .  
گرچه در طول تاریخ، حاکمان و قدرتمندان کسانی را که مثل ایشان نیندیشیده اند، جزا های فوقانی را نشان داده اند، اما خصوصیت چند ده سال اخیر این است که حاکمان و یا باقی مانده ها و ته کشیده های از ایشان از دگر اندیش بودن در جامعه بارها صحبت کرده اند. به عبارت دیگر، خود را دیموکرات و یا ازین ناحیه مدرن وانمود کرده اند . اما در عمل، همین عناصر دگر اندیش را واجب القتل پنداشته و کشته اند .

جالب و بسیار مسخره به نظر میاید که یک اقلیت بی سرو پای همینکه به قدرت دست یافتند، می خواهند که بقیه مردم هم مثل آنها بیندیشند . آنها عملاً به مردم گفته اند شما حق ندارید غیر از فکر را داشته باتشید که ما داریم . شما حق ندارید طبق میل خودتان زندگی کنید !  
در افغانستان این موضوع جالب و مسخره، نتایج تراژدی داشته است . و تراژیدی تر آن که رهبران گروه های فرار کرده از افغانستان که رهسپار پاکستان شدند و به نام دست پرورده های ضیال الحق شهرت یافتند، هنوز به قدرت نرسیده بودند که وسایل محو نابودی دگر اندیش را به کار گرفتند .  
نگارنده این سطور که مدتی از زندگی ام را در زندان پلچرخی گذرانده ام، حرف های هوایی و شنیده گی و بی سند و بی شاهد ندارم . خودم شکنجه و آزار آنها را دیده و با تمام وجودم فهمیده ام که دگر اندیشی در مکتب حاکمان خونریز خلقی و پرچمی چه تعریف و معنایی داشته است .

یکی از نام های که می تواند دگر اندیش کشی را در داخل افغانستان پیش چشمان ما بیاورد، زندان **پلچرخی** است .

سردار داوود که عدم تحمل دگر اندیش با خون افکارش عجین شده بود، با انفاذ قانون جزا، به محلی هم ضرورت داشت که مخالفین را در آنجا به بند بکشد . لهذا جای مناسب را در محل پلچرخی یافت و آن را تهداب گذاری نمود . گرچه داوودخان زندان را برای حاکمیت خودش و برای سرکوب مخالفین تهداب گذاری کرد ولی دیری نگذشت که کارش را خلقی ها و پرچمی ها ادامه دادند .  
در زندان پلچرخی با ساختمان هیبتناک و پیچیده آن، ده ها هزار هموطن ما نالیده و شکنجه شده اند . هزاران تن از فرزندان کشور ما مظلومانه در آنجا شکنجه شدند بعد یا همانجا جان باختند و یا اینکه در فاصله های نزدیک آن در منطقه بی مشهور به پلگون پلچرخی برده شده و اعدام شده اند . چنین است که نام آن هیچوقت از یاد ها نمی رود .

زندان پلچرخی دارای شبکه های مختلف بود . قوماندان های زندان واقعا دژخیم بودند . لذت ایشان از آن همه آزار و شکنجه و ایجاد مشکلات سادیست ها را بیاد میاورد و دبدبه بی که داشتند، مثل قدرت

پادشاهان بی تاج و تخت بود. یعنی هم قانون گزار و هم مجری قانون بودند. کوتاه قفلی، بیدار خوابی دادن زندانیان، کار شب و روزشان بود. آن رفتار قوماندانانها و وزیردستان، در حقیقت نمایانگر خصایل شخص آنها بود و سیاست ترور و ضد ابتدایی ترین حقوق انسانی را که خلق و پرچم داشتند، اجرا می کردند.

نام سید عبدالله قوماندان عمومی دوران تره کی و امین را که جنایت های بیشماری را مرتکب شده بود، من شنیده بودم. او به دد منشی معروف بود. قصه هایی که از او شده است، او را به حیث آدمی که اخلاق انسانی و کمترین وجبیه انسانی را نمی شناخته است، به خوبی ودستی گفته اند. طوریکه گفتیم، او پادشاه زندان بوده است. او صلاحیت هر نوع تصمیم گیری درباره زندانیان بیگناه و بیچاره را داشت. حتی اگر قیافه یک زندانی خوشش نمی آمد در محضر زندانیان دیگر، او را توهین و تحقیر می کرد، دست به لت و کوب می زد و یا امر دیگری می داد تا او را ببرند. که معلوم بود زندانی را برای اعدام می بردند.

زمانیکه لستی را از "اکسا" به زندان پلچرخ می بردند که نام های زندانیان محکوم به اعدام بود، هیأتی نیز همراه با آن لست، مؤظف اعدام می بود. قوماندان خونخوار زندان کسانی از زندانیانی را صدا می زده است که نام شان در لست نمی بود. مثلاً: می گفته است: "این ها را هم ببرید!" یعنی چند تن دیگر از زندانیان را هم برده اعدام کنید.

نگارنده در سال 1359 هجری در یکی از اطاق های بلاک دوم زندان پلچرخ چند تا سوراخ را در دیوار اطاق دیدم که از اثر اصابت مرمی ها بود. این موضوع را زندانیانی گفتند که در زمان خلقی ها و قوماندانی سید عبدالله، آن جا بودند. آنها گفتند که شخص قوماندان این فیرها را کرده است. خوب می بینیم که قوماندان زندان، هم زندانبان، هم قاضی "محکمه" و هم جلا د بوده است و از عهده آن وظایف سه گانه مطابق سیاست حاکم حزب به خوبی برآمده است.

در آن شکنجه گاه انسان های بیگناه، یکی از روزها کاسه صبررعه پی از زندانیان لبریز شده او را با چاقو مورد حمله قرار دادند و با سرعت چند میل سلاح محافظین اش را بدست آورده در قسمتی از زندان ساحه زندان، سنگر گرفته بودند. پس از چند ساعت که مرمی هایشان تمام شده بود، به شهادت رسیدند.

سید عبدالله به شفاخانه چهار صدبستر انتقال داده شده بود تا مداوی و معالجه شود. در عوض او شخص دیگری بنام شایسته خان به حیث قوماندان عمومی تعیین شد.

پس از تجاوز مستقیم ارتش شوروی و سقوط رژیم صد روزه حفیظ الله امین، کارمل خواست چهره انسانی و مخالف با جنایات زمان خلقی ها را نشان بدهد. وی یکعده از زندانیانی را که از دم تیغ تره کی و امین جان به سلامت برده بودند، آزاد ساخت. نام "اکسا" را که امین به "کام" تغییر داده بود، به "خاد" تبدیل کرد. سید عبدالله اعدام شد و شایسته خان زندانی گردید.

ولی دیری نگذشت که در زندان پلچرخ هزاران هموطن ما را زندانی کردند. زندان پلچرخ بی قوماندان و بی شکنجه گر نماند. چوکی نشینان عوض شدند. بیرک به مرا د خود رسید.

جای اسدالله سروری را نجیب گرفت. زندان پلچرخ که بافغان وناله و خون مشهور شده بود، جای هزاران دگر اندیش و مخالف دولت گردید. این بار کسی بنام خواجه عطا از مستنطقین خاد قوماندان زندان گردید که در قساوت و بیرحمی دست های سید عبدالله و شایسته خان را از پشت بسته بود.

شبی نبود که صدای چیغ و فریاد دگر اندیشان شنیده نشده و زندانیان را از دیدن حال آنها نیاززد. اینجا قصد ندارم که تمامی شنیده گی ها و دیده گی هایم را در قید قلم بیاورم. بیست و سه سال قبل یک

قسمت یا داشت هایم با نام **در زندان خاد و پلچرخ چه می گذرد؟** نشر شده

است. متأسفانه در آن وقت هنوز کمپیوتر در دسترس نبود. بنابراین غرض معلومات خوانندگان و افشای جنایت در حق انسان های دگر اندیش، با امکانات کم و ناچیز نوشته پخش شد. بلاک ها و دهلیز های زندان از طریق رسم کردن آنها نشان داده شدند. اما حالا کتاب ها و مقالاتی معلومات دهنده و افشاگرانه درباره آن شکنجه گاه دگر اندیشان نشر شده است و این واقعیت را بر ملا کرده است که در دنیای

معاصر کمتر زندانی را می توان سراغ کرد که به اندازه زندان پلچرخی شاهد شکنجه و نابودی انسان های بوده باشد که " جرم " شان فقط دگر اندیشی و آزادی خواهی بوده است .  
آن عده از انسان های که جوابگوی آنهمه خونریزی هستند، هیچ شرم نمی کنند . بجای معذرت خواهی از ملت، هنوز هم با افتخار از آن سیاه روزی ها یاد می کنند . وقتی دگر اندیشان را مزدور بیگانه می گفتند، شکنجه می کردند و می کشتند، حالا هم بدبخت مانده نفهمیده اند که مزدور و شکنجه گر کی بود . و با پر رویی از مردم می خواهند بیایید بغض و عداوت رابه دور بیندازیم . مقصد شان کسانی می باشد که قاتلین و شکنجه گران و مزدوران تجاوزگران را قبول ندارند . یاد نمودن از شکنجه دیده گان و شهیدان ملت و جیبۀ هر انسان شرافتمند است نه بغض و عداوت .  
از نظر نگارنده، زندان پلچرخی مانند کوره های آدم سوزی هتلری، اعدام گاه و شکنجه گاه بود . باید به موزیمی تبدیل گردیده و به روی مردم باز گذاشته شود تا کسانی که عزیزان شان آنجا شکنجه شده و اعدام شده اند، آن جا را ببینند و بیاد آنها بیفتند و آن عده کسانی که در فکر به بند کشیدن دگر اندیشان هستند، از آن پند عبرتی بگیرند که رودکی گفته بود .

آنکه ناموخت از گذشت روزگار  
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار